



دوشنبه پنجم شهر ذی قعدة الحرام ۱۲۹۳ هجری
قیمت یک طعنا یک عباسی
قیمت اعلان سطر به شاه
اداره قبه چهار قسط

مقدم نوامبر ماه فرانس ۱۸۷۷ مسیحی
مرکز اخبار و اطلاعات علی بدوا اطباقها بود
بفرستد درین روز نامه باسم خود او نوشته
خواهد شد

امیرزاده محمد ظاهر میرزا نایب وزارت جلایله خارجه
مطبعه علمیه فرستاده اند

روزنامه علم

دو نفر سی و دویم امیرزاده سلطانی میرزا جوائی مرقوم فرموده اند بر سوالی که
این بند در نمره شانزدهم متعلق بادب نمودم جواب معزنی الیه بعینه خود سئوال
بند است چرا که همان نظر بر آنکه این خلکان بر روایت اردا آورده همان نظر بر امر قوی
فرموده اند و حال آنکه این بند در نمره شانزدهم چنین عرض کرده ام (که درین حکایت
همچنانکه این خلکان خود ملتفت شده نظر تامل است لیکن اشتبا از محل دیگر است که
نروای و در این خلکان هیچکدام ملتفت نشده اند پس هم که ان اشتباه چیست)
چون قریب بشما است که این بند این سوال را نموده ام و کسی جواب نداده حال آنکه
جواب عرض بنمایم اشتباه راوی و این خلکان از اینجاست که این حکایت شعر عمر
ابن الاطنا به واقع نگردیده بلکه بر شعر قطری بن الفجاء واقع شده و شعری این است
اقول لها وقد طارت شعاعا من الابطال و یحک لاتراعی و این شعر از جهت
معنی و الفاظ شباهت شعر عمر بن الاطنا به دارد پس راوی با اشتباه شعر عمر بن الاطنا
بجای شعر قطری روایت کرده و این خلکان به و راوی ملتفت نشده چون شعر عمر بن الاطنا
از غایت شهرت محل تردید نبوده لهذا نظر مزبور را نکاشته و مؤید این قول
خطیب تبریزی است که در شرح حماسه گوید قال الثوری کنت اذا اردت ان اقلط
ابا عیبه سئلته عن اشعار الخوارج فکنتم یأتی بیه شیخ یحیی بن زافر فخنس به و ما هو
مطرق فی المسجد فسلمت علیه فلم یرد علی فانشدت و ما للامر خیر من حیوة اذا
ما عد من سقی المتاع فظن الی وقال اندری و یحک من بقول هذا قلت قطری
فقال اسکت فضی الله فاک هلا قلت ابر المؤمنین ابو نعامة ثم اتبعه فقال اکهما

علی قلت می اینتره الارض ثم اشدت الایات تمامها دی اقول لها وقد طارت
شعاعا من الابطال و یحک لاتراعی فانک ان سئلت بقاء یوم علی الاجل
الذی لک لرتطاعی فصرخ فی مجال الموت صیرا فانبل الخلود بمستطاع ولا
ثوب البقاء ثوب عمر فبطوی عن اخی الخنج البراع سبیل الموت غایة کل شی
وداعیه لاهل الارض دح وین لا یعبط بام و یحرم و تسلم المنون ال
انقطاع و ما للامر الیت و همچنین سید مرتضی علیه الرحمه در کتاب غرر
و در در تاول خبر لا تا جثوا و لا تدبروا و کل المسلم حرام دمه و ناله و
همین حکایت با تفاوت چندی روایت کرده و بیت اول را بدین گونه آورده
اقول لها اذا جاشت عباء من الابطال و یحک لاتراعی و در آخر قصه
شعری چند نیز از قطری نکاشته با مقصود نمودن محل اشتباه صاحب
وفیات بود و اینهم از وی بی عیبت است چرا که این خلکان در روایت اشعار
صاحب اطلاعات کثرت کرده و بر چنین اشتبا واضع ملتفت نشدند محمد نام

بفیه صحبت صادق طبعی و بهیئت

ترجمه میرزا کاظم معلم علم طبیعی و طبیعی

آمد چه طور با این درجهها راضی میشوند محض اینکه تماشا کرده باشند
کاظم چنین گمان مکن که محض تماشا به رحمی کنند و با این سنک مدیاضه
شوند و با این تجارب چون از حیثی مفید فایده اند معقواند زیرا که
هر چه برای بالمرض مرغی مضر است برای انسان نیز مضر خواهد بود پس

بفیه ترجمه تاریخ حسن بن حسن اصفهانی و سوره بیکار الامر

عمر بن حسن گوید قسطنطین دو سال نوزدهم سلطنت خود در بنقیه بسصد و دوازده نفر اسقف جمع کرد و آنها را بر بیت نصابی
وضع کردند و بعد از آن تمام روم نصابی شدند بعد از روم ارمن نیز قبول این مذهب کردند و در سنه بیست و یکم سلطنت قسطنطین کتابی بسیار
در مالک او ساخته شد اما بولپاسی پسر اید قسطنطین او ترک دین عیسوی کرد و باز به بت پرستی قیام نمود و با عراق جنگ کرد و کشته شد و این در
زمان پادشاهی شاپور بن اردشیر بود و شاپور مردی از بناتر که در نصابی بود و بولپاس نام داشت حکمران روم کرد و در و مر ابحاک خودشان بر کرد ایند
(تید و سپس) (مرقیانس) (زینن) (نطاس) اما تید و سپس این سلطان بطور من بطریق و العن کرد و بطور من اسقفی بود از اساقفه
(اسقف از علمای نصابی و خلفای این مذهب است) و طایفه بطور من نصابی منسوب به این اسقفها باشند و اما مرقیانس و زوزیر او بلخاریا
این دو لمن کردند به عقوبت او سنت نمودند این عمل را و اما زینن این شخص از بلاد ارمنیاق بود و معتقد به عقوبت شخصی خارجی بر او خروج نمود
و او غایب بود و انجاری غلبه بر قسطنطین کرد زینن فیجیل بجان او توجه نمود و مملکت و امستد ساخت و انجاری در عیس زینن بود تا میر

ضرر این مرغ سر مشق میشود که انسان خود را از بگونه خطر محافظ کند
 در هوا باز دو بخار دیگر مقدار کم موجود اند و آنها بخار آب و اسپد کرینیک
 احمد اسپد کرینیک چیست
 کاظم اسپد کرینیک نیز بخار است که در آن تنفس ممکن نیست و در صورت
 تنها باشد ولی مخلوط ببعضی آنها و منافعات مشروبها از این نوشیم بدون آن
 ضرری مترتب شود چنانکه مکرر در وای جوش خورده ابد آن که اینگونه کطعم
 اندک ترش و کزینک دارد اسپد کرینیک است
 احمد با وجودیکه از این نوشیم چگونه در آن نفس نمیتوانیم کشید
 کاظم بنهائے در آن نفس کشیدن ممنوع است زیرا که آدم و حیوان از اخفه
 میکنند و زندگانی ما امکان ندارد مگر اینکه در اکثر تنفس کنیم در نزدیکی
 ناپل که یکی از شهرهای معروف قدیم ایتالیا است غار عجیبی است موسوم
 بغار سنگ زیرا که انسان بدون مضرت و اذیت نمیتواند در آن غار وارد
 شود ولی اگر سنگ در آن داخل شود خفه خواهد شد مطابق شکل مجسم



احمد چرا

کاظم زیرا که در بنغاز تقریباً بقدر اندام یک سنگ اسپد کرینیک است

و اگر یک آدمی هم در آن غار بخواهد ماند سنگ خفه میشود ولی اگر بایستد
 احساس هیچ المی نکند
 محمود چگونه است که اسپد کرینیک مخلوط تباهم هوای غار نمیشود
 کاظم زیرا که اسپد کرینیک بخار است سنگین تر از هوا لهذا میل بسطح
 زمین و نشیب میکند در صورتیکه هوای در مواضع مرتفعه غار بلند میشود
 چنانکه مکرر دیده که اگر دروغ غار و آب را با هم مخلوط کنند آب چون سنگین
 که در زیر روغن جمع میشود و روغن رو میآید و وقتی میگوئیم حبه
 سنگین تر از آب است بجم دیگر معلوم میشود که ذرات آن بیکدیگر فشرده تر
 و تراکم تر اند و با اصطلاح حکمت طبیعی وزن مخصوص هر جسمی بیشتر میشود
 هر قدر ذرات آن جسم بیشتر نزدیک یکدیگر واقع باشند باری همین طریق
 که آب بعلت زیادتی وزن در زیر روغن جمع میشود اسپد کرینیک در زیر
 طبقات هوا مجتمع میگردد مع هذا که می شود که ما در بعضی هوا نفس میکشیم
 که مقدار اسپد کرینیک زیادی دارد و این از برای مزاج بسیار ضرر دارد
 احمد اما جان اینگونه حالات در در کجا روی میدهد

کاظم هر جا که روی اینوه از آدم و حیوان جمع شوند خاصه اگر چراغ زیادی
 هم افزوده باشند مکرر دیده شده است که در این اماکن چراغها خاموش
 شده اند و بنا مردم بحالت بدی افتاده اند علاج اینگونه سوانح آنست که
 در دینچه اماکن را باز کنند

احمد چراغها خاموش و احوال مردم بد میشود
 کاظم وقتی که در ترکیبات شیمیائی مخصوصاً از ترکیب باطنی آب کفنگو
 میگردیم مذکور داشتیم که اکثرین در وقت ترکیب با سید وزن تولید
 شعله میکنند بهمین طریق شعله شمع و چراغ نیز بواسطه یک ترکیب شیمیائی
 یعنی اکثرین هوا مرکب میشود با ماده محترقه شمع و چراغ پس هر قدر عدد
 چراغهای اطراف بیشتر باشد مقدار اکثرین هوا محترقه ترکیب و تولید شعله

تاریخ حیره بن حسن

اما نسطاس این شخص از اوساط الناس و برای بقوتیه بود و چند شهر بنا کرد از جمله معروفه میباشد و وقتیکه بقیان این بلد را حفر مینمودند
 بچنگ آمد که برای خرج ساختن این شهر کافی بود بلکه بعد از ساختن شهر فاضلی از آن مال بماند که بان کنایس و دپرها بنا کرد (پوسطنپانی)
 (طبارنی) (موربیس) (فوقاس) اما پوسطنپانی کهنه ها را این پادشاه بنا کرد و آن از اینهمه عجبیه البنا میباشد و اما طبارنی این پادشاه
 قصرهای که ملوک روم در آن منزل میکنند بعضی را مذهب و بعضی را مفضض و برخی دیگر را با مس مرتین نمود و اما موربیس در زمان او ملوک عجم
 بعضی بدین و بلاد او را تصرف کردند و این پادشاه است که خسرو پرویز را تا پید نمود در جنگ با بصرام چو بدینه با جمله بکفر از مشون خود موربیس
 موسوم بفوقاس را بکشت و پادشاه روم شد و اما فوقاس همینکه پادشاه شد جنرا و بخرو پرویز رسید جهت و غیرت بر خور و غالب مدو شهر نزد
 بوسطنپنه فرستاد و او را در بوسطنپنه شد و شرح این جنرطولا بدست بعد مردی که او را هر قل میگفتند تقریب بکری جسته در بعض جزایر عجم
 نمود و جمعی را در خود جمع کرد و داخل شهر بوسطنپنه شد فوقاس را بکشت و بعد از انکشاف عجم از شام در سلطنت اردشیر این شیر و پهر بشارت

شعله بیشتر خواهد بود پس چون مقدار اکثیرن بسیار کم میشود چراغها
 خاموش و مردم از بی اکثیرن مدهوش میشوند البتہ مگر شبنک ابد
 که بعضی مردم بواسطه زغال افزونتر خفته اند و بعضی مردم بدکردار
 و متاسل شبنک شده است که بک منقل زغال افزونتر اند و در حجره خود
 گذاردند تمام منافذ و رخنه ها را محکم گرفته اند پس از اندک زمانه خفته شده
 درین حال اکثیرن هوا مرکب میشود با ماده زغالی و تولید اسپد کر بیلد
 میکنند و با تله این بخار و نقصان اکثیرن سبب خفه شدن میگردد و کوبا
 این مطلب بالطبع معلوم هر کس شده باشد ازین بابت است که هرگاه زغال
 مباح فرزند در و پنجره ها را باز میکنند و الاصلاح و کجی غارض شود
 آمد از التفات شما فخرمیدم که چراغ زیاد و زغال افزونتر مباحر صدق
 میشود ولی بفرمایند تا بفهمم که در صورت نبودن چراغ زیاد و آتش چرا
 هر جا جمعیت زیاد است و روزها بسته است باز همین حالات روی میدهد
 کاظم و قتیکه شما نفس میکشید و حرکت از شما صادر میشود چنانکه شیخ
 علیه الرحمه فرموده هر نفسی که فرو میرود ممد حیات است و چون بوی ابد
 مفرح ذات در فرو بردن نفس شما وارد میکنند اکثیرن هوا بد هان و
 و از اینجا اکثیرن وارد ریه میشود و در بیرون آوردن نفس اسپد کر بیلد
 که در ریه تولید شده است بواسطه دهان و منخرین خارج شده جزوهوا
 میشود پس هر قدر در اطاق جمعیت بیشتر باشد اکثیرن بیشتر صرف خواهد
 شد و اسپد کر بیلد بیشتر تولید میشود پس باید درها را اکثود تا تجدید
 اکثیرن شود

سؤال

عالمیاب میرزا لطفعلی ادیب متخلص بدانش ولد عالینجاه امین التفر که در بلاد
 دانشندان دار الخلافه میباشد از حکای طبیعی در بعضی سؤال نموده
 پس از سالهای فراوان که در دانش پژوهی نامهای گذشتگان همی نور دید

و بر فضیلهای سودمند و گفتههای فرزانه همی گذشتم امروز داستان ناوانیم
 بروز نامر میزند و این افسانه انجمن اراوا بروی زمین می پراکنند خدا باد
 آفرینا این مایه که دائم نمیدانم بیش از اندازه و فرزون از پای من است ترا بد
 بخش با هزار زبان ستایشگذارم و از دو کاهت همی خواهم که این بیش از
 بند با زنگیری و هرگز من در دست خود بینان نفرمانه

باری در پرت کرد کار آینه همی اندیشم و همی بدست نیست آنکه همی بینم
 پیکر بسته چهره چیزها از خورد و بزرگ بار منما بد و آنچه از آن نمودار است
 بر ما و کرد یاد بگو کون نکرد و بجنبش با در جای نشود چون از بر ابرش فرا
 روند بجای نماید نزدیکش اگر فرزند شوند نزدیک ابد نوشته را با ز کونرا
 منما بد و از انکستری را راست بدیده منسپارد و بدانگاه که از زن
 سرخی همی رود اگر دران بپند تیره شود و جز اینها که بر شمر دم هنوز شنید
 چندان شکفتهاست که بخامر بناید و اگر بناید در نامه در نکند و نیز گویند
 روی زنی دیگر دران بدن روان باشد پس بخت شناختش با بدانگا
 گفتن که راست باناروا از پیشینان در باره اش هر کسی برای رفت
 و در کارش هر کردی پنداشتی نموده که از شون آنها مگر شکفتی بیش بفر
 و ندانسته کمتر دانسته کردد اینک از آستان فرزنانکافه که درین روز
 انکست نام هستند و اندیشه ایشان از انپنه روشن تو است خواهش مند
 که این نغمه باز مانند و این را از سراسر پیده گذارش دهند چندان
 که همگان دانیم این پردکی چیست و اینها که منما بد از چه روستا آید
 نکاشته است با خود پر توی است که بدیده میشود امید که پاسخی بتر
 دانش پسند نکارش دهند و بر اهرهای خردی استوار کنند تا هوأ

از پاک خداوند آموزگار زبکی دوسرا خواهم لطفعلی
بقیه نامه سبیلن ترجمه ماشی قشور شرق زمین
 ابن عبدالحکم بموجب و ابنت عبد الرحمن عبدالقادی کو بد خاطر بتفصیل

ترجمه تاریخ حمزه بن حسن

بهت المقدس پرداخت پس از آن عرب بشام ورود نمودند و سلطنت روم در شام بزوال رسید
فصل پنجم در بیان تاریخ در ذکر آنچه حکایت کرده است از قاضی و کعب از تواریخ روم قاضی و کعب کو بد من این تواریخ را نقل
 از کتاب پادشاهی از ملوک روم نمودم و آن کتاب را بعضی از ترجمین از روی بزبان عربی ترجمه کرده اند زمان قسطنطین بن هیلان در دست نمود
 هفت سال قبل از تاریخ عربی بوده و سی و یکسال سلطنت کرده بعد پس از قسطنطین بن قسطنطین بیست و چهار سال پادشاهی نمود بعد از او بلفیو
 سلطان شد و مدت ملک او دو سال و ششماه بود بعد بتدو س ده سال و ششماه پادشاهی کرد بعد بطلبوس (بطلپوس) ده سال و نهمه سال
 بود بعد غردنوس و انظلبوس و تدو س شش سال سلطنت کردند بعد از قادیس بن تدو س سیزده سال و سه ماه پادشاهی داشت بعد بتدو س این
 از قادیس پهل و دو سال و یکماه سلطنت کرد بعد بسطنوس و البسطنوس نوزده سال سلطان بوده بعد لاوی اکر شانه نوزده سال و بعد از ولاوی صغر
 یکسال پادشاهی کردند انگاه زین هفت سال بعد از او فسطاس هفت سال و چهارماه بعد انظلبوس نه سال و پانزده ماه بعد فسطر و ندو س و هشتاد

مسطور نام حضرت زابا المقوقس رسانید و المقوقس در کمال احترام با ما مورد ترحم
رفتار کرده او را در یکی از عمارات خود منزل داد و جواب نامه آنحضرت را بطحا
داره بتوسط او بکدست لباس و بکفاطری با اسباب آن و دو دختر جوان بخدمت
حضرت رسول فرستاد و یکی از آن دخترها مادر فرزند بزرگوار آنحضرت ابراهیم
بود (ابراهم آخرین اولاد ذکور حضرت رسول صلی الله علیه و آله بود که در
سال هشتم هجری متولد شد و در عرض سال دم وفات نمود و بان واسطه
کفار حضرت را ابرتر کنند یعنی بدون نسل ذکور و این تفصیل بموجب آیت
ابو الفداست) حضرت رسول صلی الله علیه و آله دختر دیگر را بجامه این غنچه
العبد بخشیدند و ذکر این جامه که بجای عمر و بن غاص بحکومت مهرانا بل
کردید مادر او این دختر بود نیز عبدالحکم گوید از قرار مذکور پیغمبر
سهرین را بحسن بن طاب دادند و از او پسری بوجود آمد موسوم بعبد الرحمن
این طاب و بموجب و آیت دیگر آنحضرت او را بجمید بن مسلم انصاری دادند
و بنا بر قول راوی دیگر او را ابراهیم بن خلیفه الکلبی بخشیدند ولی المنته
این عبد الرحمن بن حسن بن طاب بنا بر حرفی که از خود سهرین شنید این
که حضرت محمد صلی الله علیه و آله سهرین را بحسن بن طاب دادند این عبد
الحکم تفصیل مسطور در ذیل را از هانی بن متوکل نقلی عن ابن کعبه و عن یزید
ابن ابی حبیب حکایت کرده است و هی هذا المقوقس نام حضرت زابا اخذت
بر قلب خود چسباند و گفت این است آن زمانیکه پیغمبری که بموجب کتاب خدا
با بدلمه و در نماید و او جمع نخواهد نمود ما بین دو خواهر نه بطور نکاح شرعی
نه بسبب تافه و ما لکیت فی نسب زخریدی قبول هدا یا میکند ولی صدقا
برای خود قبول نمینماید اصحاب و فقرا هستند مهربوت ما بین دو کف
او مینماید بعد المقوقس بکنفر از ملازمان خود با طلبید چند کلمه حرفی
با او زد او در جواب گفت در مصر نه چیکله تر و آراسته تر از ما بر و خواهر
نمیشود این دو دختر جوان از اهل خافن بودند که از توابع اهل آستانه
نمیشود

(ما در بفت شهون مادر ابراهیم پسر حضرت رسول صلی الله علیه و آله بود
بموجب و آیت ابن عبدالحکم در ماه محرم سال پانزدهم هجرت وفات نمود و خلفه
ثانی بر جنازه او نماز خواند و او را در قبرستان بقیع دفن کردند) المقوقس
این دو دختر را برای حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرستاد همچنین یک راس
قاطر و یک راس الاغ و پارچه مصری معروف بقباطی نیز بجهت ایمی این دو دختر
فرستاد و مبلغی وجه نقد و مقداری عمل بنحاضه هدا پای خود کرد و بجهت
این هداها دستور العمل داد که با توجه تمام ملتفت باشد که اشخاصیکه در خدمت
حضرت رسول هستند از چه طایفه مردم مینماینند نیز شخص نموده بداند که
مهربوت برکت آن بزرگوار هست یا نیست فرستاده المقوقس مطابق دستور
العمل قای خود رفتار نموده چون بحضور حضرت نبوی صلی الله علیه و آله
رسید آن دو دختر جوان و سایر هدا پای المقوقس را تقدیم کرده آنحضرت
انها را قبول فرمودند و از خضایل کریمه آن بزرگوار بود که در قبول هدا یا
مضایقه نمینموندند بعد از پیر و خواهر او را بدک از صباحت و جاهت این
دو جمیله قرین ابتهاج کرد بدند ولی بمخواستند هر دو را بجزا و جت خود
آوردند و چون شباهت تمام بهمک داشتند در انتخاب یکی از آن دو دختر بر
خود حالت تجزیم رسانید بدرگاه باری پروردگار عرض نمودند که الهما
تو پیغمبر خود را در انتخاب یکی از این دو دختر رهنما فی ما و من جانب الله ما بر
منتخب آید و حضرت بان دو دختر فرمودند شهادت دهد یا اینکه معبود
بست جز خدای چه همتا و محمد صلی الله علیه و آله و رسول او مینماید ما بر
بلا تا مل این کلمات را بر زبان جاری کرد و قبل از خواهر خود سهرین اسلام
اختیار کرد و سهرین نیز بعد از آنکه زمانه ادای کلمات مسطوره نموده مسلم
شد حضرت رسول صلی الله علیه و آله ما بر را برای خود انتخاب فرمودند و
سهرین را بجمید بن مسلم انصاری بخشیدند قاطر و الاغ را هم نگاه داشته
دلدل و دیمی را بفقور نام نهادند بقیه در نمره آیت

ترجمه تاریخ حسن بن حسن

سه ماه سلطنت کرد و میلاد حضرت رسول صلی الله علیه و آله در زمان او بود بعد اسطفانی پنج سال و سه ماه بعد مر قینوس بیست سال و چهار ماه سلطا
بود و مبعث حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و سلم در زمان او بود بعد فوقاس هشت سال پادشاهی کرد و در او آخر ایام سلطنت او هجرت اتفاق
افتاد بعد هرقل و پیراوسی و یکسال سلطنت کردند و هرقل است که در شام جنگها کرد و در زمان سلطنت او حضرت رسول صلی الله علیه و آله رحلت فرمود
بعد قسطنطین بن هرقل بیست و پنج سال سلطان بود و قتل خلیفه سیم و جنگ صفین در زمان سلطنت او اتفاق افتاد بعد قسطنطین پسر زوجه هرقل هفتاد
سال پادشاه بود بعد قسطنطین بن هرقل که معاویه را عبدالمک بن مروان بوده ده سال سلطنت کرد بعد لای سلطان شد او را الهون میگویند و مدت ملکش سیزده
سال بعد طبارس هفتاد سال بعد اسطینوس که معاویه بن عبدالمعز بود شش سال بعد اسطینوس و سال بعد لای و نیزه سال و سه ماه و در ایام پادشاهی او سلطنت
منقرض شد بعد لای بن قسطنطین پنجاه سال بعد قسطنطین بن لای و ده سال آروماه بعد قسطنطین شش سال و هفتاد بعد از بنی که دختر بود و مملکت از پدر خود گرفت و پینسال
بعد نفقو که معاویه بن الرشد بود هشتاد و نه سال بعد استبراد بن نفقو و ده ماه بعد چاهل بن قسطنطین هفتاد سال و پنجاه بعد تو قسطنطین بن قسطنطین و در ایام پادشاهی
با خلیفه مامون معاویه بود بعد پنجاه و نه سال و در شام تا اینکه بالغ شد پسر هشتاد سال و در ایام او سلطنت این زمانه انتقال نمود بدست قسطنطین بن قسطنطین
محمد حسن